

---

# خانواده‌ی پاسکوال دو آرته

---

کامیلو خوسه سلا

مترجم  
فرهاد غبرائی



نشر ماهی

تهران

۱۳۸۷

Camilo José Cela  
*The Family of Pascual Duarte*  
Little & Brown & Company, 1964

---

|                                     |  |                         |
|-------------------------------------|--|-------------------------|
| Cela, Camilo José                   | سلا، کامیلو خوسه، ۱۹۱۶-۲۰۰۲ م.                                 | سرشناسه:                |
|                                     | خانواده‌ی پاسکوال دوآرته؛ کامیلو خوسه سلا؛ مترجم فرهاد غبرائی. | عنوان و پدیدآور:        |
|                                     | تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۶.   | مشخصات نشر:             |
|                                     | ۱۹۲ ص.   | مشخصات ظاهری:           |
|                                     | ISBN 978-964-9971-67-4   | شابک:                   |
|                                     | فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.                              | وضعیت فهرست‌نویسی:      |
| <i>The Family of Pascual Duarte</i> | عنوان به انگلیسی:  | یادداشت عنوان:          |
|                                     | داستان‌های اسپانیایی - قرن ۲۰ م.                               | موضوع:                  |
|                                     | غبرائی، فرهاد، ۱۳۲۸-۱۳۷۳، مترجم.                               | شناسه‌ی افزوده:         |
|                                     | ۱۳۸۶ خ ۲ / ۷۵ ص / PZ۳  | رده‌بندی کنگره:         |
|                                     | ۸۶۳/۶۴   | رده‌بندی دیویی:         |
|                                     | ۱۱۱۵۷۸۰  | شماره‌ی کتابخانه‌ی ملی: |

---

با سپاس از همکاری

خشیایار دبیمی  
مهدی توری

### خانواده‌ی پاسکوال دوآرته

نویسنده کامبلو خوسه سلا  
مترجم فرهاد غبرالی

چاپ اول پاییز ۱۳۸۷  
تیراژ ۲۰۰۰ نسخه

مدیر هنری حسین سجادی  
حروف‌نگار سپیده

چاپ جلد چاپ صنوبر  
لیتوگرافی گرافیک‌گستر

چاپ متن و صحافی وزارت ارشاد اسلامی  
سازمان چاپ و انتشارات

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۷۱-۶۷-۲  
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.



نقش‌ما

نهران، خ انقلاب، رویه‌روی سینما سپیده، شماره‌ی ۱۲۹۸، واحد چهارم

تلفن و دورنگار: ۶۶۹۵ ۱۸۸۰

## به یاد فرهاد غبرائی

قرار نیست تا ابد مرثیه خوان و میراث دار فرهاد باشم، چون او به جامعه‌ی ادبیات تعلق دارد و تا وقتی که ترجمه‌هایش را می‌خوانند زنده است و حق دیگران هم محفوظ. اما دست کم او — با آن همه اشتراک نظر و عمل — برای من زنده تر از دیگران است و همراه هادی، که به او پیوسته، هر دو روزمره در کنار منند و من در میانشان می‌نشینم و کار می‌کنم و می‌خوابم و بیدار می‌شوم. در هر گامی که برمی‌دارم با هر دو گفت‌وگو می‌کنم و نظرشان را می‌پرسم: فرهاد چرا این‌طور ترجمه کردی؟ هادی نظرت راجع به فلان قضیه چیست؟ و... در واقع می‌پندارم سه جانم در یک تن و به تعبیر بورخس معلوم نیست آن‌ها در رؤیای منند، یا من در رؤیای آن‌ها... (فانی و الکساندر برگمان و آن صحنه که پدر الکساندر پس از مرگ پیش مادر خود می‌آید و مادر دستش را به دست می‌گیرد، یادتان می‌آید؟)

بگذریم، که به قول م. آزاد «گذشتن زیباست» و برسیم به رمان خانواده‌ی پاسکوال دوآرته. دو سه سال پیش یکی خواست چیزی درباره‌ی این رمان بنویسم. گفتم چند روزی مهلت بدهد تا بار دیگر رمان

را بخوانم و نظرم را با اِشرافِ بیش‌تر بگویم. زیرا از خواندنش (در زمان انتشار) سال‌ها گذشته بود. در آن هنگام فرهاد گفته بود که مضمون این رمان (صرف‌نظر از سبک و سیاق و ساختار) شباهت‌هایی با بوف کور دارد، اما من تنها جنگل چاقو و خون و پلشتی در آن دیده بودم و راستش قدری توی ذوقم زده بود. ولی در بازخوانی چند سال پیش علت این همه فلاکت و حضور سرنوشتی قاهر را در پرتو تازه‌ای دیدم و دریافتم که نویسنده در قالب این رمان خواسته به فجیع‌ترین وضعی [ناتورالیسم؟] آن‌همه کشت و کشتار بیهوده را توضیح دهد و به زبان هنر بگوید چه بر سرشان آمده و حتی مادر داستان که نوک سینه‌ی پسرش را به دندان می‌کند، شاید تمثیل اسپانیا باشد. در این‌جا دیگر از اسپانیای حماسی و قدری رماتیک همین‌گوی در رمان‌های این ناقوس مرگ کیست؟ و خورشید همچنان می‌دمد خبری نیست و اسپانیا با چهره‌ی خونبارش در جنگ داخلی با قلمی نزدیک به زولا تشریح می‌شود. این همان فضای فاجعه‌بار نمایش‌نامه‌های لورکاست و طعم تراژدی‌های یونان باستان را در ذائقه زنده می‌کند. (البته همان‌طور که در مقدمه هم اشاره شده، عده‌ای این رمان را در ادبیات اسپانیا همسنگ ییگانه می‌دانند.) خلاصه، بار سوم (هنگام اصلاح) اسیر و شیفته‌ی این رمان شدم.

\*\*\*

فرهاد این کتاب را از روی متن انگلیسی، با ترجمه‌ی آنتونی کریگن، ترجمه کرده و خوشبختانه یا بدبختانه دو نسخه از متن انگلیسی نزد من موجود است (خوشبختانه، از این لحاظ که کژی‌ها و کاستی‌ها را می‌شد به کمک آن رفع کرد و بدبختانه، از این بابت که وقت و نیرو می‌طلبید.) هرگز

از یاد نمی‌برم که فرهاد و هادی در زمان حیاتشان همین کار را برایم می‌کردند. ولی حالا دیگر دوازده سیزده سالی بیش‌تر از فرهاد تجربه دارم و امروزه امکانات بیش‌تری در دسترس است که سال‌ها پیش نبود. به هر حال، این حاصل کار است پس از گذشت هجده سال از چاپ اول. (مطمئنم اگر فرهاد هم بود، همین کار را می‌کرد.) ظرف این مدت فرهاد رفت و سیلا هم — چند سال پیش — به دنبال او، اما کارشان ماند. امید است کاری ماندگار باشد.

\*\*\*

بد نیست اشاره‌ی کوتاهی هم به زندگی و آثار سیلا بکنم: کامیلو خوسه سیلا در یازدهم مه‌ی ۱۹۱۶ در ایالت لاکرونیا‌ی اسپانیا به دنیا آمد، در ۱۹۸۹ موفق به دریافت جایزه‌ی ادبی نوبل شد و پس از آن جوایز متعددی دریافت داشت و در هفدهم ژانویه‌ی ۲۰۰۲ درگذشت. او علاوه بر رمان، نمایش‌نامه و تعدادی داستان کوتاه و بلند نیز نوشته و عضو مؤثر بسیاری از مجامع ادبی اروپا بوده است. مهم‌ترین رمان‌هایش بدین قرارند: کندو، سن کامیلو، سفر به آلكاریا، فرهنگ مخفی.

مهدی غبرانی

تابستان ۱۳۸۷

طی سال‌های شکل‌گیری کشورهای محور، سه تن از ظریف‌ترین نویسندگان در زمره‌ی نفرین‌شدگان قرار گرفتند؛ سلین<sup>۱</sup> در فرانسه، مالاپارته<sup>۲</sup> در ایتالیا و کامیلو خوسه سلا<sup>۳</sup> در اسپانیا.

سلین نیهیلیستی بود دست‌راستی، اما آنچه از او در ادبیات قرن بیستم در دسترس مانده (حجمی چشمگیر)، نه در دست‌های ضدسامی‌ها و جز آن، بلکه در دست همیشه‌پشتازان، آوانگاردیست‌های پاریس و نیویورک است.

مالاپارته آنارشیتی بود دست‌راستی در آغاز راه سنتی نوین، مردی علیه خودکامگی، و متعلق به آینده با کنشی منفی و کورکورانه، بی‌ریشه همچون آخرین بازمانده‌ی اشراف، و گرچه تا سال ۱۹۳۱ از موسولینی جانبداری می‌کرد، نخستین کتاب ضدفاشیستی را هم او نوشت. سلا خرده‌مالکی بود در مادرید سرخ، که در آغاز جنگ داخلی در

1. Celine

2. Malaparte

3. Camilo José Cela

سال ۱۹۳۶ در محله‌ای نامناسب می‌زیست، محله‌ی بورژوازی باربود  
 سالامانکا، و اگر از شهر خارج نشده و به قوای لژیون خارجی میلان  
 آسترای که شعار «زنده باد مرگ!» سر می‌داد، نییوسته بود، به یقین با  
 گلوله‌ی کمیته‌ی کارگری کشته می‌شد. در سواحل مدیترانه و در  
 نارنجستان‌های اطراف والنسیا در برابر قوای جمهوریخواه که تحت فشار  
 ارتش ایتالیا بودند، وارد خدمت شد. در همان منطقه بود که در آغاز سال  
 ۱۹۳۷ نخستین امریکایی‌ها کشته شدند.

این سه نویسنده از حیث برخوردهای ضد و نقیض و سرکوب شدن،  
 تاریخ مشترکی دارند. کتاب‌های سلین در خود فرانسه و در کشورهای  
 دیگر توقیف شد. مالاپارته نویسنده‌ای بود که نامش وارد لیست سیاه شد،  
 و علاوه بر این، او به لحاظ ممنوع‌القلم بودن سیاسی سابقه‌ی چشمگیری  
 دارد، چون سه چاپ کتاب نخستش را پلیس ایتالیا از بین برد، و کتاب  
 ضدفاشیستی فن کودتا که در پاریس انتشار یافت، در ایتالیا و آلمان  
 ممنوع شد. در مورد سلا، چاپ کامل کتاب کندو (که در سال ۱۹۵۴ در  
 ایالات متحد با همین عنوان منتشر شد)، تا سال ۱۹۶۲ میسر نگردید،  
 گرچه ابتدا یازده سال پیش از آن به زبان اسپانیایی در بوینوس آیرس  
 چاپ شده بود. چاپ دوم (بورگوس، ۱۹۴۳) این کتاب را مقامات  
 سانسور توقیف و از کتاب‌فروشی‌ها جمع کردند. در چاپ چهارم آن  
 (بارسلون، ۱۹۴۶) مقدمه‌ی کتاب که گرگوریو مارانیون نوشته بود  
 سانسور شد.

سلین، مالاپارته و سلا، سه نویسنده‌ی خشمگین و پراز خشونت‌اند  
 که از آن‌ها به بدی یاد شده و حتی در زمینه‌ی فضایل انسانی بدزبان



شناخته شده‌اند، اما سلین همواره پزشک فقرا بود، مالاپارته خود را با تهیدست‌ترین و تیره‌روزرترین مردم ناپل یکی می‌دانست، و سلامحزردار دهاتی‌های کاستیل و آدمکشان اکسترمدورا بود. هیچ‌یک از این نویسندگان ستیزه‌جو خود را با سنت آزادی-برابری-برادری بیان نکرده و هیچ‌یک از آنان خود را با «توده‌های پست» نویسندگان انتزاعی نویس «اجتماعی» درگیر نکرده‌اند، هیچ‌کدامشان مساوات‌طلب و جمع‌گرا (کلکتیویست) نبوده‌اند و هیچ‌یک از ایشان نمی‌توانست درباره‌ی کارمندان یا حومه‌نشینان کلام ملایمی بنویسد. هر سه‌ی آن‌ها نویسندگان غیر معمول و رزمنده‌اند. نمی‌توان آن‌ها را با ضداقلاب یکی دانست.

خانواده‌ی پاسکوآل دوارته در همان سالی چاپ شد که بیگانه‌ی کامو (۱۹۴۲). شاید بی‌دلیل نیست که این هر دو کتاب درباره‌ی قتل بی‌هدف است. هر دو کتاب مانند دو ناقوس بزرگ پرتین بانگ خلایی معنوی را سرمی‌دهند. نواهاشان از دشت خالی جان برمی‌خیزد. نواها زنگدار هستند، اما درعین حال پوک و توخالی. آری، به دلیلی موسیقایی، این پوکی بهتر از پُری است. این پوکی، این تحلیل‌رفتن، به سیاهی در آفتاب می‌ماند، به قدرت و صلابت آفتابی سیاه. پس پشت و ورای هر دو کتاب، مفاک جنگی که به اوج رسیده و انزوای سوزان پس از آن موج می‌زند.

خانواده‌ی پاسکوآل دوارته بنررسی روانکاوانده‌ی ترس است، خشونت ترس. واضح‌تر بگوییم، خشونت ترس و جُبِن، و احساس گناه نسبت به هر دوی این‌ها. پاسکوآل اسیر یک فکر است، و روی هم‌رفته بیش از قربانیانش احساس همدردی برمی‌انگیزد. داستانش داستان کارگر

مزرعه‌ای است که (به خاطر پیروی از هوس‌هایش) از باغستان‌ها و مزارع، از جنگل‌ها و رودخانه کنار کشیده است. گذر فصل‌ها مشامش را نمی‌نوازد (تنها بوی لاشه، نه‌ری که مثل کولی‌ها بوی گند می‌دهد، و بوی شلوار خود - خشک شلوار خود - را حس می‌کند)، هیچ گلی را نمی‌بیند (منظره‌ی سفید پای لولا تنها قطعه‌ی بصری به‌یادماندنی از تن انسانی در کتاب است) و تنها صدایی که می‌شنود، صدای جغد است، که صدایی است نمادین. بوی نافذ مرگ در سرتاسر کتاب پراکنده است (که در کودکی هم نمی‌توانست بی‌آن سر کند، چون خارج از حیطه‌ی آن بو، «دلهره‌ی مرگ» به‌جانش می‌افتاد). اما این همه تقریباً انتزاعی است، و صحنه‌های دیگری نیز هست که خلاف این است؛ صحنه‌ی ائانه‌ی اتاق زفاف در مهمانخانه‌ی ارزان قیمت و لمس پوست مادیان که چند لحظه پس از آن خواهد مرد (که واکنشی نیمه‌حسی را به همراه می‌آورد: از پوست ساکاریاس سخت‌تر بود).

این همه بی‌جان است، خالی از هر آنچه که انسانی است. قدرت اثر در کنش اراده‌ی مایل به فنا نهفته است. در صحنه‌ای که مادر سینه‌ی بی‌ثمر پسرش را به دندان می‌کند، خوفی فوق تصور پنهان است: پسری که از او پستان گرفته بود و اکنون یقین یافته است که مادر را باید کشت. در آن صحنه‌ای که در روستای مرگ‌زده سگی شکاری بی‌دلیل و فقط به این خاطر که گرفتار وسواس پرعذاب یک قاتل شده است به قتل می‌رسد، غمی برآشوبنده نهفته است. و در صحنه‌ای که اسبی به انتقام عشق کشته می‌شود، خشونت‌ی حماسی و هراسناک به چشم می‌خورد، و در صحنه‌ای که فاسق همسر تقریباً بر اثر اشتباه کشته می‌شود، طنزی بی‌معنا و تلخ

وجود دارد. مختصر آن که خانواده‌ی پاسکوآل دوآرته چیزهایی دارد که می‌توان آن را یک رمان مدرن فوق‌العاده به حساب آورد.

کامیلو خوسه سلا بی‌گمان یکی از بهترین رمان‌نویسان پس از جنگ داخلی اسپانیاست. بخصوص، بهترین آنان که در اسپانیا مانده‌اند. صد البته نیازی به مقایسه‌ی او با آن عده از نویسندگان مستعد در تبعید نیست که کارشان با همه‌ی خوبی از آثار سلا متمایز است.

اسپانیای سلا، کشوری که دوران نوین خود را با جنگ داخلی آغاز می‌کند، اسپانیای جاودانه نیست. اسپانیای او اسپانیای افسانه‌ها نیست، اسپانیای سنت‌ها نیز نیست. اما با این همه، نثر او، حتی نثر بسیار شاعرانه‌ی آثار متأخرش، در حیطه‌ی زبان رسمی و گفتاری اسپانیای افسانه‌ای و سنتی می‌گنجد. طعم زبانش گرچه باروک است، اما صدا به طراوت زبان روستایی است. همواره به روانی زبان روستاییان سالامانکا، شهریان مادرید، یا لات جوانمرد کاستیلی؛ زبان او آمیزه‌ی زبان دون کیشوت و سانچو پانزا است.

نخستین چاپ پاسکوآل دوآرته در مادرید و بورگوس در سال ۱۹۴۲ صورت گرفت. دیگر چاپ‌های آن در بوینوس آیرس، بارسلون، لیما و نیویورک انجام شد. در سال ۱۹۶۲ مجموعه‌ی آثار کامیلو خوسه سلا در بارسلون به چاپ رسید. در این مجموعه آثار، خانواده‌ی پاسکوآل دوآرته برای بار سیزدهم چاپ شد.